

روزی **گاندى** در حين سوار شدن به **قطار** يك لنگه كفشش در آمد و روى خط آهن افتاد.

او به خاطر حركت قطار نتوانست پياده شده و آن را بردارد. در همان لحظه گاندى با خونسردى لنگه ديگر كفشش را از پاى در آورد و آن را در مقابل ديدهگان حيرت زده اطرافيان، طورى به عقب پرتاب كرد كه نزديك لنگه كفش قبلى افتاد. يكي از همسفرانش علت امر را پرسيد.

گاندى خنديد و در جواب گفت: مرد بينوايى كه لنگه كفش قبلى را پيدا كند، حالا مى تواند لنگه ديگر آن را نيز برداشته و از آن استفاده نمايد.
